



معلولیت و بازنمایی آن در ادبیات: تحلیل سه حکایت از مثنوی معنوی مولانا

با استفاده از مفهوم «پروتز روایی»

تاریخ دریافت: ۱۶ خرداد ۱۴۰۰ / تاریخ پذیرش: ۵ مهر ۱۴۰۱

فرشید نوروزی روشناوند^۱

فرزاد بالو^۲

چکیده

مطالعات ناتوانی یکی از جدیدترین شاخه‌های نقد و نظریه ادبی است که با رویکردی نقادانه، بازنمایی معلولیت و معلولان در آثار ادبی را بررسی می‌کند. دیوید تی. میچل و شارون ال. اسنایدر دو تن از پژوهشگران این حوزه هستند که با معرفی مفهوم «پروتز روایی» بر آن بوده‌اند چارچوبی آکادمیک برای تحلیل تصاویر قالبی و کلیشه‌ای معلولان در هنر و ادبیات فراهم آورند. به گفته این دو منتقد، معلولان حضوری برجسته و پررنگ در آثار ادبی دوره‌های مختلف داشته‌اند، اما در بسیاری موارد تنها نقشی نمادین و استعاری برای آنان تعریف شده است؛ به عبارت دیگر، بازنمایی معلولان هیچ‌گاه در خدمت به تصویر کشیدن تجربه زیسته آنان نبوده، بلکه هدف اصلی آن انتقال معنا به مخاطبین در مورد سوژه غیر معلول و جامعه سالم‌سالار است. این جستار می‌کوشد ضمن بررسی مفهوم پروتز روایی و برشمردن نمونه‌هایی چند از آن در فرهنگ و ادبیات غرب، آن را در نقد و بررسی شخصیت‌های معلول در سه حکایت از مثنوی معنوی مولانا به کار بندد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد معلولان سوژه مرکزی این حکایت‌ها نیستند، بلکه به‌عنوان ابزاری در خدمت روایت عمل می‌کنند، نقشی نمادین و ثانویه بر عهده دارند و نهایتاً تغییر مثبتی در شرایط حاشیه‌ای آنان حاصل نمی‌شود.

کلیدواژه‌ها: معلولیت، مطالعات ناتوانی، پروتز روایی، مولانا، مثنوی معنوی.

با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

۱. مقدمه

مطالعات ناتوانی^۱ یکی از جدیدترین حوزه‌های نقد ادبی است که در طول دهه‌های اخیر در محیط آکادمیک غرب توجه شایانی را به خود معطوف داشته، اما متأسفانه در ایران تا حد بسیار زیادی مغفول مانده است. این نحله انتقادی که محور اصلی آن بازنمایی معلولیت در آثار ادبی است، در ابتدا به چگونگی برساختن کلیشه‌های موجود درباره معلولان می‌پردازد و سپس به دنبال ارائه راهکارهایی برای مقابله با این تصاویر منفی است. تاکنون پژوهشگران بسیاری در غرب در باب معلولیت و کلیشه‌های مرتبط با آن قلم زده‌اند. دیوید تی. میچل^۲ و شارون آل. اسنایدر^۳ دو تن از این ناقدان هستند که کتاب مشهور آن‌ها پروتز روایی: ناتوانی و وابستگی‌های گفتمانی به یکی از منابع مرجع مطالعات ناتوانی در ادبیات بدل گشته است. در این کتاب که برای اولین بار در سال ۲۰۰۰ به چاپ رسید، میچل و اسنایدر مفهوم «پروتز روایی»^۴، یکی از پربسامدترین مفاهیم مطالعات ناتوانی، را معرفی نمودند. اثرگذاری این مفهوم در مطالعات ناتوانی به حدی است که به جرات می‌توان گفت کمتر آثاری را در این حوزه می‌توان یافت که برای تبیین مباحث خود به این اصطلاح و دلالت‌های آن استناد نکرده باشند.

ذکر این نکته ضروری است که تعداد زیادی از پژوهشگران این حوزه عموماً بین «معلولیت»^۵ و «ناتوانی»^۶ تفاوت قائل می‌شوند. در نظر آنان، معلولیت آن است که در اثر تفاوت‌های فیزیکی، شناختی، و غیره به وجود می‌آید و ناتوانی به فرآیندی اطلاق می‌شود که در طی آن فرد معلول به واسطه نظام‌های ارزش‌گذاری فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی از حقوق خویش محروم می‌گردد و قادر به زندگی مستقل و عزتمند نیست؛ به عبارت دیگر، معلولیت را می‌توان ناشی از فقدان یا تفاوت در کارکرد عضوی از اعضای بدن دانست، اما ناتوانی به دلیل نگاه تبعیض‌آمیز جامعه نسبت به معلولان به وجود می‌آید و آن‌ها را عملاً از حضور فعال در جامعه باز می‌دارد (جبللی، ۱۳۹۱: ۱۲). برای مثال، فردی که از صندلی چرخدار استفاده می‌کند، دچار نوعی معلولیت حرکتی است، اما این فرد هنگامی ناتوان می‌شود که به دلیل سهل‌انگاری غیرمسئولانه تصمیم‌سازان و مجریان، قادر به استفاده از وسایط حمل‌ونقل عمومی و یا برخی از مکان‌ها نباشد. همچنین می‌توان گفت فردی که از نظر شنوایی معلول است، هنگامی ناتوانی را تجربه می‌کند که

1. Disability Studies
2. David. T. Mitchell
3. Sharon L. Snyder
4. Narrative Prosthesis
5. Impairment
6. Disability

قادر به برقراری ارتباط با دیگران از طریق به‌کارگیری زبان اشاره نباشد؛ به عبارت دیگر، معلولیت فردی است و ناتوانی محصول نامیمون جامعه سالم‌سالار (هال، ۲۰۱۶: ۲۱). به همین سبب نگارندگان این مقاله تصمیم گرفتند برخلاف اصطلاح رایج «مطالعات معلولیت»، از عنوان «مطالعات ناتوانی» برای اشاره به این مکتب انتقادی بهره‌جویند.

یکی از حوزه‌هایی که این نگاه ناتوان‌ساز جامعه در آن به منصفه ظهور می‌رسد و گاه حتی تقویت می‌شود، ادبیات است. میچل و اسنایدر بر این عقیده هستند که بازنمایی معلولان در آثار ادبی غالباً محصول نگاهی ابزار است و معلولیت به‌عنوان استعاره‌ای مفهومی در خدمت تحکیم ساختار ناتوان‌ساز قدرت که مبتنی بر سالم‌سالاری و تبعیض است، قرار دارد. چنان که با تاملی در ژانرهای مختلف کلاسیک، اعم از ادب تعلیمی، متون عرفانی، و آثار ادبی طنزآمیز (مانند اشعار عبید زاکانی) درمی‌یابیم، ناتوانی‌های جسمی غالباً ابزاری برای نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و عرفانی یا نقد اجتماعی محسوب می‌شده و مستقیم یا غیرمستقیم مایه تمسخر و خنده بوده‌اند. ما در ادامه، ابتدا به شرح و بسط مفهوم پروتز روایی از نگاه این دو منتقد می‌پردازیم و سپس، سه حکایت از مثنوی معنوی مولانا را با استفاده از این مفهوم مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

۲. پیشینه و روش پژوهش

با توجه به بررسی‌هایی که داشته‌ایم، مقاله یا کتابی نیافتیم که از منظر پروتز روایی به مقوله معلولیت در مثنوی پرداخته باشد، اما پژوهش‌هایی وجود دارد که به‌طور غیرمستقیم به موضوع پژوهش حاضر مربوط می‌شود که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

- شریفی و دن (۱۳۹۷) در مقاله جایگاه معلولیت در شعر و ادب فارسی، ادعا و شواهدی از نظم و نثر مطرح می‌کنند که در آن از افراد معلول به احترام یاد شده است و از شخصیت‌های ادبی‌ای که معلول بوده‌اند، اما آثار درخشانی از خود به یادگار گذاشته‌اند. ادعاهای نگارندگان این مقاله قابل مناقشه‌های جدی است، دریغ از اینکه برای مدعای خود حتی یک تحلیل ارائه دهند.

- توحیدلو و شعیری (۱۳۹۷) در مقاله «مطالعه پروتزسازی گفتمانی: چرا دروغ روایی پروتز است؟» برای تبیین چگونگی عملکرد دروغ به‌عنوان پروتز ابتدا به تعریف پروتز و کارکرد آن در حوزه گفتمان می‌پردازند و با استفاده از نظریه امبرتو اکو در مورد پروتز و نقش آن در گفتمان، نشان می‌دهند که دروغ به‌عنوان یک نظام گفتمانی، ویژگی‌های مشترکی با پروتز دارد. مسأله این مقاله این است که ببینیم چگونه گفتمان وجه پروتزی می‌یابد و به دنبال آن دروغ نیز به‌عنوان یک پروتز سبب خروج گفتمان از مسیر اصلی خود و ایجاد فضایی

رخدادی و تخیلی که فراکنشی است، می‌گردد.

-کنعانی و صادقی (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل نظام روایی پروتز در داستان داش آکل» ابتدا به تعریف پروتز و کارکردهای روایی آن می‌پردازند و در ادامه بحث، با بهره‌گیری از همین دیدگاه که مبتنی بر نظریه امبرتو اکو است، تأثیر آن بر نظام روایی داستان مزبور از صادق هدایت را واکاوی می‌کنند. همچنین این مسئله مهم تبیین می‌گردد که ابژه‌های عشق، رجزخوانی، دروغ، سوگند، رقابت، و وصیت، از طریق کارکردهای جایگزینی، افزایشی، و گستره‌بخشی، قابلیت پروتزی می‌یابد و باعث تغییر نظام روایی داستان می‌شود. براساس این، هدف اصلی پژوهش تبیین شرایط تحول و دگرپرسی شخصیت داش آکل از یک لایه شخصیتی به لایه‌ای دیگر بر مبنای سه وجه جایگزینی، افزایشی و گستره‌بخشی است.

- کتاب ناشنوبی در ادبیات فارسی (۱۳۹۱) به کوشش اباذر نصر اصفهانی و همت دفتر فرهنگ معلولین به چاپ رسیده است. این کتاب مجموعه‌ای است از چهار مقاله با عنوان‌های «ظرفیت شعر فارسی برای توصیف ناشنوبی»، «وجوه کاربرد واژه کرولال»، «کاربردهای استعاری و کنایی واژگان بیانگر ناشنوبی»، و «ناشنویان از نگاه شاعران ایران».

- فرشته ولی‌زاده ریک (۱۳۹۵) در پایان نامه‌ای با عنوان معلولیت و معلولان جسمی و روانی و ذهنی در متون ادب فارسی نشان می‌دهد تصاویر مرتبط با معلولیت و معلولان در متون گرانسنگ ادب فارسی به کرات مورد استفاده قرار گرفته‌اند. گاهی شخصیت‌های معلول این متون افرادی شرور و منفی هستند که چهره‌هایی معیوب و ناقص دارند و گاهی نیز در قالب چهره‌هایی مثبت جهت ارائه پند و اندرز در حکایات ظاهر می‌شوند. یافته‌های این تحقیق نشانگر آن است که به‌طور کلی این گونه افراد در متون ادب فارسی به صورت یک کاستی و ناهنجاری مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نکته حائز اهمیت این است که تمامی آثار ذکر شده در بالا تنها به طرح و شرح آنچه که در متون ادب فارسی آمده است، پرداخته‌اند و با بنیاد نظری خاصی مقوله معلولیت را مورد نقد و تحلیل قرار نداده‌اند؛ امری که پژوهش حاضر را از دیگر پژوهش‌ها در این حوزه متمایز می‌سازد. براین اساس، رویکرد ما در این پژوهش بر پایه پروتز روایی استوار است که از منظری تازه و ملهم و متناسب با زمینه و زمانه و دغدغه‌ها و نیازهای عصر جدید، به معلولیت و استلزامات مربوط به آن می‌نگرد. ذکر این نکته از این جهت ضرورت پیدا می‌کند که نگارندگان این نوشتار بر این امر واقف هستند که به‌طور کلی هدف مولانا از بیان حکایاتی با محوریت معلولان در نهایت نتیجه‌گیری اخلاقی و عرفانی است، چنان

که گزاره‌های اخلاقی و عرفانی منتج از این دسته از حکایت‌ها را می‌توان به این صورت خلاصه کرد که در جهان بینی خاص مولانا، کمال انسانی هیچ‌گاه برابر با توانایی استفاده کامل از حواس نیست، بلکه انسانیت زمانی می‌تواند محقق شود که افراد، اعم از معلول و غیر معلول، بتوانند به درک حقایق نائل آیند. با این وجود، بازنمایی معلولیت در مثنوی معنوی غالباً بر پایه تصاویر کلیشه‌ای و قالبی بنا شده است و این دقیقاً همان چیزی است که این جستار می‌کوشد آن را نقد و بررسی کند.

پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی انجام می‌گیرد. بدین صورت که ابتدا چارچوب نظری پژوهش حاضر را با عنوان «پروتز روایی: بازنمایی نمادین معلولیت در ادبیات» بیان می‌داریم و در ادامه، به کار بست آن ذیل عنوان «پروتز روایی در سه حکایت از مثنوی معنوی» می‌پردازیم.

۳. پروتز روایی: بازنمایی نمادین معلولیت در ادبیات

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، مطالعات ناتوانی به‌عنوان شاخه‌ای از نقد ادبی به دنبال بررسی بازنمایی معلولیت در ادبیات است. میچل و اسنایدر برای محقق نمودن این هدف و همچنین تئوریزه کردن مفاهیم مورد نظر خود در باب به تصویر کشیدن معلولیت در آثار ادبی از «پروتز»^۱، یکی از آشناترین واژه‌های پزشکی در دنیای امروز، سود جست‌اند که هم مابه‌ازای فیزیکی دارد و هم در طول دهه‌های اخیر معنایی نمادین یافته است. فرهنگ پزشکی دورلند پروتز را چنین تعریف می‌کند: «ماده مصنوعی که برای قسمتی که از دست رفته است به کار می‌برند مثل دست، پا، چشم یا دندان. جایگزینی این مواد به خاطر کاربرد و یا از جهت زیبایی و یا هر دو منظور صورت می‌گیرد» (نیومن، ۱۳۸۴: ۸۰۴).

حال باید دید پروتز در چارچوب مطالعات ناتوانی بر چه چیزی دلالت می‌کند. محققان معتقدند پروتز ابزاری است که فرد معلول از طریق آن می‌کوشد حتی الامکان خود را به هنجارهای فیزیکی جامعه که سالم‌سالاری^۲ و توانمندگرایی را به صورت نظام‌مند اشاعه می‌دهند و معلولیت را به ناتوانی تبدیل می‌کنند، نزدیک نماید؛ به عبارت دیگر، پروتز ابزار نرمالیزاسیون است و به فرد معلول این امکان را می‌دهد تا هم بر محدودیت‌های فیزیکی ناشی از معلولیت تا حدی غلبه نماید و هم از نگاه همراه با تحقیر و ترحم جامعه ناتوان‌ساز خود را مصون دارد. پروتز محوری حاصل رویکردی صرفاً پزشکی است که معلولیت را نقصی می‌داند که باید پوشانده شود و یا حتی در صورت امکان

1. Prosthesis
2. Ableism

به کل ناپدید گردد. این رویکرد به دنبال آن است که فرد معلول را به حالت «ایده‌آل» غیر معلول بازگرداند و بدین ترتیب، به نوعی «فانتزی کمال»^۱ در فردی که به دلیل فضای تحقیرآمیز و ناتوان‌ساز جامعه خود را ناقص می‌داند، دامن می‌زند (هال، ۲۰۱۶: ۶۳). پس می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که استفاده از پروتز به منظور نزدیک شدن به ایده‌آل‌های فیزیکی-زیبایی‌شناختی مدنظر جامعه به نوعی پذیرفتن تلویحی این برساخته است که معلولیت چیزی جز انحراف از معیار نیست و بنابراین باید تحت کنترل درآید.

اکنون این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که اساساً کاربرد پروتز در روایت به چه معناست؟ برای پاسخ به این سؤال در ابتدا نیاز است چگونگی شکل‌گیری روایت از دیدگاه میچل و اسنایدر بررسی شود. آن‌ها معتقدند روایت همواره وابسته به سوژه‌ای «استثنایی» است تا نیاز به روایتی جدید موجه جلوه نماید. به زعم آن‌ها، روایت هنگامی به فعلیت می‌رسد که جهان پیرامون ما دچار «اختلال» می‌شود و شکافی در ساختار معمول آن پدید می‌آید. روایت‌ها به سراغ این شکاف‌ها و عوامل پیدایش آن‌ها می‌روند، ناشناخته‌هایی رمزآلود که جایی در میان تجربه‌های آشنای بشری ندارند. معلولیت یکی از همین ناشناخته‌هاست که به دلیل ماهیت فرامعمولی و هنجارگریزش به‌عنوان تجربه‌ای کاملاً غریب به تصویر کشیده می‌شود تا میل خوانندگان به تعامل با «دیگری» آن هم از نوع آگزوتیک آن ارضا گردد (میچل و اسنایدر، ۲۰۱۱: ۵۳-۵۵).

حال که نیاز روایت به سوژه «نابهنجار» و «استثنایی» بررسی شد، شرح چگونگی ارتباط بین روایت و پروتز ساده‌تر خواهد بود. باید به این نکته توجه داشت که میچل و اسنایدر در نظریه خود پروتز را نه به‌عنوان ماده و ابزاری فیزیکی برای بهبود شرایط معلولین، بلکه به‌عنوان استعاره‌ای در خدمت جامعه سالم‌سالار معرفی می‌کنند؛ به عبارت دیگر، در این نظریه، این معلولان نیستند که از پروتز استفاده می‌کنند، بلکه این جامعه سالم‌سالار است که برای تسهیل انتقال مفاهیم و آموزه‌های اخلاقی، نقد اجتماعی-فرهنگی، و تحکیم جایگاه مرکزی خود از معلولان همچون پروتز (سوء) استفاده می‌کند.

به گفته میچل و اسنایدر، معلولان در طول تاریخ در بسیار از آثار ادبی نقشی نمادین و استعاری بازی کرده‌اند و تبدیل به «عصایی»^۲ شده‌اند که روایت با استفاده از خاصیت پروتزی آن سرپا می‌ایستد و معنا را به خواننده منتقل می‌نماید. این ناقدان بر این عقیده‌اند که بازنمایی افراد معلول در این آثار با رویکردی محافظه‌کارانه و قدرت‌محور

1. Fantasy of completion

2. Crutch

انجام پذیرفته و هدف اصلی آن چیزی جز برقراری و تحکیم هنجارها و ایده‌آل‌های جامعه سالم‌سالار نبوده است (میچل و اسنایدر، ۲۰۱۱: ۴۹). شخصیت‌های معلول در این دسته آثار یا تراژیک و ترحم‌برانگیز هستند و یا به‌عنوان نمونه انحطاط و زوال اخلاقی نمایش داده می‌شوند. نکته حائز اهمیت در این بازنمایی‌های تک‌بعدی این است که به شخصیت‌های معلول اغلب نقشی موقتی و زودگذر داده می‌شود و هنگامی که این نقش به پایان رسید، از روایت کنار گذاشته می‌شوند. نتیجه چنین تصاویری چیزی جز برقراری مجدد هنجارهای ناتوان‌ساز جامعه سالم‌سالار و نهادینه‌تر شدن آن‌ها نیست (هال، ۲۰۱۶: ۶۵-۶۶). به دیگر سخن، معلولیت هیچ‌گاه به خاطر نفس خود بازنمایی نمی‌شود، بلکه برای انتقال پیامی به خواننده در مورد داستان و یا عمق بخشیدن به شناخت ما از شخصیت‌های اصلی و غیر معلول به کار می‌رود. این شیوه بازنمایی در نهایت امر باعث قوام‌گفتن حاکم در مورد معلولیت می‌گردد و هیچ تغییر بنیادینی در اوضاع این گروه به حاشیه‌رانده‌شده به وجود نمی‌آورد.

باید به این نکته توجه داشت که مرتبط دانستن معلولیت با رذائل اخلاقی و همچنین استفاده ابزاری از معلولیت برای به نقد کشیدن ناهنجاری‌های سیاسی-اجتماعی سابقه‌ای بس طولانی در غرب داشته است. برای مثال، ارسطو قویاً معتقد بود شخصیت افراد را می‌توان از روی بدن آن‌ها مورد قضاوت قرار داد. او که بنیان‌گذار تفکر دوگانه‌محور در فلسفه غرب است، بدن سالم را نمایانگر پایداری به اخلاقیات و دژدیسگی^۱ فیزیکی را معادل تباهی و مفسده می‌دانست (ویلسون، ۲۰۰۶: ۴۷). نمونه این تفکر را می‌توان در فرهنگ خودمان و در ضرب‌المثل «عقل سالم در بدن سالم» نیز یافت. در متون دینی مسیحیت هم چنین تصویرهای کلیشه‌ای از معلولان به کرات به چشم می‌خورند؛ معلولان گاه به‌عنوان نماد گناه و کفر در نظر گرفته می‌شوند و گاه به ابزاری برای امتحان کردن بشریت بدل می‌شوند (پورمحمدی، ۱۳۹۸: ۲۱). در دوران انقلاب فرانسه نیز کاریکاتوریست‌های طرفدار دموکراسی، شاهان فرانسه را به صورت موجوداتی گوژپشت و ضعیف نشان می‌دادند که در برابر بدن‌های ورزیده شهروندان آزادی‌خواه چاره‌ای جز پذیرش شکست ندارند (میچل و اسنایدر، ۲۰۱۱: ۶۳). ادبیات کلاسیک غرب هم مملو از این تصاویر قالبی از معلولان است. برای مثال، ویلیام شکسپیر^۲، نمایشنامه‌نویس و شاعر شهیر انگلیسی، در نمایشنامه ریچارد سوم^۳ خونخواهی و بی‌رحمی شخصیت اصلی را در هیئت فرمانروایی گوژپشت به تصویر می‌کشد و فساد اخلاقی و دژدیسگی فیزیکی او را درهم‌تنیده و جدایی‌ناپذیر معرفی می‌کند (مارگولیس و شاپیرو، ۱۹۸۷: ۱۹).

1. Deformity
2. William Shakespeare
3. Richard III

اما این استفاده استعاری از معلولیت تنها منحصر به گفتمان‌های قدرت‌محور حاکم نیست؛ گروه‌های به حاشیه رانده‌شده نیز گاهی برای رسیدن به مقاصد خود از این شیوه بازنمایی تقلیل‌گرا سود جستند. در طول تاریخ، شباهت‌های زیادی بین بازنمایی زنان و معلولیت وجود داشته و زنانگی گاهی بر حسب معلولیت تعریف شده است؛ ارسطو، برای مثال، زنان را «مردانی نقص عضو شده» می‌داند (گارلند-تامسن، ۲۰۰۶: ۲۶۰). در بسیاری از متون ادبی و پزشکی کلاسیک نیز زنان به‌عنوان موجوداتی هیستریک و مجنون بازنمایی شده‌اند (آشر، ۲۰۱۱: ۶۶). به همین دلیل، گروهی از فمینیست‌ها، برای محق نشان دادن جنبش خود تماماً به فاصله‌اندازی بین زنان و معلولان روی آورده‌اند، در مواردی حتی به بازتولید کلیشه‌های ناتوان‌ساز گفتمان‌های غالب پرداخته‌اند، و به صورت نمادین آزادی مورد نظر زنان را نقطه مقابل محدودیت‌های معلولان تعریف نموده‌اند (می و فری، ۲۰۰۵: ۱۲۰-۱۲۱). با رویکردی نسبتاً مشابه، ریچارد رایت^۱، نویسنده آمریکایی آفریقایی تبار، هنگامی که می‌خواهد در رمان *خانه‌زاد*^۲ (۱۹۴۰) جهل و ناآگاهی جامعه سفیدپوست را در برابر ظلم روا شده به سیاه‌پوستان به تصویر بکشد، از یک شخصیت نابینا استفاده می‌کند؛ خانم دالتون به‌عنوان نماد جامعه سفیدپوست آمریکا قادر نیست درکی صحیح و عمیق از روابط پیچیده گروه‌های نژادی در این کشور داشته باشد، امری که به صورت نمادین در معلولیت او انعکاس یافته است (بروبه، ۲۰۰۵: ۵۶۹).

آنچه در بین همه این استعاره‌ها و نمادها مشترک است، این است که هیچ‌کدام به تجربیات واقعی زندگی معلولان نمی‌پردازند. در تمامی این روایت‌ها شخصیت‌های معلول یا پس از مدتی کوتاه کنار گذاشته می‌شوند و یا به دلیل هنجارگریزی و عدم همخوانی با ایده‌آل‌های جامعه مجازات می‌گردند (میچل و اسنایدر، ۲۰۱۱: ۱۷-۲۰)؛ آن‌ها یا سریعاً به وسیله روایت حذف می‌گردند و یا اگر در روایت باقی بمانند، به خواننده انذار داده می‌شود که از آن‌ها دوری جوید (دیویدسون، ۲۰۱۵: ۸۹). پروتز روایی معلولان را به ابزاری برای نقد جامعه بدل می‌کند، بدین ترتیب که ادبیات از ظرفیت ساختارشکن و هنجارگریز معلولیت به‌عنوان نماد اغراق‌شده تفاوت استفاده می‌کند و تفکر انتقادی‌اش را در مورد جامعه بروز می‌دهد، اما هیچ‌گاه به شخصیت‌های معلول اجازه عرض‌اندام نمی‌دهد؛ نتیجه این نگاه پروتز‌محور چیزی نیست جز بازنمایی محدود، موقت، و کنترل‌شده معلولیت که زندگی حقیقی افراد معلول را به محاق می‌برد (بروبه، ۲۰۰۵: ۵۷۰)؛ به عبارت دیگر، معلولیت به کار گرفته‌شده در پروتز روایی، مرکزیت سوژه

1. Richard Wright
2. Native Son

«سالم» را به چالش نمی‌کشد و این همچنان «مردم عادی» هستند که به‌عنوان سوژه مرکزی روایت را کنترل می‌کنند. همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره‌رفت، پروتزی روایی به یکی از کلیدی‌ترین اصطلاحات مطالعات ناتوانی بدل گشته و در آثار بسیاری از محققان این حوزه انعکاس یافته است. آماندا کاجیا استفاده ابزاری از معلولان در پروتزی روایی را بررسی می‌کند و معتقد است شخصیت معلول در حکم کاتالیزور روایت عمل می‌کند و تنها به این دلیل در بسیاری از داستان‌ها حضور دارد که روایت را به پیش براند (کاجیا، ۲۰۱۵: ۲۴۷-۲۴۸). الیزابت بیردن نیز می‌گوید حضور معلولیت در ادبیات در حقیقت پروتزی است که فرآیند انتقال اطلاعات در مورد سوژه غیر معلول به خواننده را تسهیل می‌کند؛ به دیگر سخن، فرد معلول و معلولیت او هیچ‌گاه نقش مرکزی در پیرنگ نداشته‌اند، زیرا داستان همچنان از نگاه جامعه سالم‌سالار و ناتوان‌ساز روایت می‌شود و نه از زاویه دید معلولان (بیردن، ۲۰۱۳: ۱۶۲-۱۶۳). این پژوهشگران و بسیاری دیگر نحوه تعامل جامعه با افراد معلول در طول تاریخ را تقلیل‌گرا می‌خوانند و آن را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ زیرا در نظر آنان، هویت این افراد در جامعه و همچنین ادبیات تنها بر اساس معلولیت آن‌ها تعریف می‌شود. این رویکرد افراد معلول را از مقام انسانی به زیر می‌کشاند و در چارچوب کلیشه‌های غیرواقعی برساخته جامعه سالم‌سالار محصور می‌کند (سبزیان، ۲۰۱۵: ۵۰-۵۲ و ۵۸-۶۲). در ادامه بر آن هستیم سه حکایت مشهور مثنوی معنوی مولانا را با استفاده از آرای میچل و اسنایدر مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

۴. پروتزی روایی در سه حکایت از مثنوی معنوی

۴-۱. به عیادت رفتن کر بر همسایه رنجور خویش

این داستان در دفتر اول مثنوی معنوی را شاید بتوان یکی از معروف‌ترین حکایت‌های مولانا نامید. فردی ناشنوا پس از شنیدن خبر بیماری همسایه‌اش تصمیم می‌گیرد به عیادت او برود. از آنجاکه می‌داند به‌واسطه معلولیت خود از برقراری ارتباط با همسایه خود ناتوان است، سعی می‌کند با طراحی یک احوال‌پرسی ساده در ذهن خود، پاسخ‌های احتمالی همسایه بیمار را حدس بزند و سپس پرسش بعدی را با توجه به آن پاسخ فرضی مطرح نماید:

چون بگویم چونی ای محنت‌کشم	او بخواهد گفت نیکم یا خوشم
من بگویم شکر چه خوردی ابا	او بگوید شرتی یا ماشبا
من بگویم صحه نوشت کیست آن	از طبیبان پیش تو گوید فلان
من بگویم پس مبارک پاست او	چونکه او آمد شود کارت نکو
پای او را آزمودستیم ما	هر کجا شد می‌شود حاجت‌روا

این جوابات را قیاسی راست کرد
پیش آن رنجور شد آن نیک‌مرد
(۳۳۶۴-۳۳۶۹)

البته شرایط آن‌گونه که فرد ناشنوا ساده‌لوحانه انتظار آن را می‌کشید، پیش نمی‌رود و پاسخ‌های همسایه بیمار کاملاً با آنچه شخصیت معلول حکایت آن‌ها را بدیهی انگاشته بود، متفاوت است:

گفت چونی گفت مردم گفت شکر
شد از این رنجور پر آزار و نکر
کین چه شکر است او مگر با ما بد است
کر قیاسی کرد و آن کژ آمده‌ست
بعد از آن گفتش چه خوردی گفت زهر
گفت نوشت باد افزون گشت قهر
بعد از آن گفت از طیبیان کیست او
کاو همی آید به چاره پیش تو
گفت عزراییل می‌آید برو
گفت پایش بس مبارک شاد شو
(۳۳۷۰-۳۳۷۴)

اما فرد معلول در این حکایت به دلیل ناتوانی خود قادر به درک این موضوع نیست که طرح به ظاهر دقیق و حساب‌شده‌ی او برای عیادت از همسایه که بر پایه‌ی مکالمه‌ای فرضی بنا شده بود، شکست خورده است و همین موضوع باعث پیچیده‌تر شدن شرایط می‌شود. او راضی و سرخوش از خانه بیمار خارج می‌شود، غافل از آن‌که ناآگاهانه و ساده‌اندیشانه بذر کینه و عداوتی عمیق را در دل همسایه خود کاشته است:

کر برون آمد بگفت او شادمان
شکرکش کردم مراعات این زمان
گفت رنجور این عدوی جان ماست
ماندناستیم کاو کان جفاست
خاطر رنجور جویان صد سقط
تا که پیغامش کند از هر نمط
(۳۳۷۵-۳۳۷۷)

نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که در این حکایت سی و شش بیت، فرد معلول از بیت شانزده به کلی از روایت کنار گذاشته می‌شود، هشت بیت بعدی ناراحتی و خط و نشان کشیدن‌های همسایه بیمار برای فرد معلول را شرح می‌دهد و نهایتاً در دوازده بیت پایانی مولانا به شرح و بسط آموزه‌های اخلاقی مد نظر خود بر پایه‌ی این پروتز روایی می‌پردازد:

بس کسان کایشان ز طاعت گم‌رهند
دل به رضوان و ثواب آن دهند
خود حقیقت معصیت باشد خفی
بس کدر کان را تو پنداری صفی
همچو آن کر که همی پنداشته‌ست
کو نکویی کرد و آن بر عکس جست
او نشسته خوش که خدمت کرده‌ام
حق همسایه به جا آورده‌ام

بهر خود او آتشی افروخته‌ست در دل رنجور و خود را سوخته‌ست
(۳۳۸۴-۳۳۸۸)

زرین کوب در شرح و توضیح این حکایت تمثیلی، نقص نفسانی را مایه طعن و طنز می‌یابد، نه نقص جسمانی را: «پیداست که آنچه در این سؤال و جواب ناموافق مایه طنز و طعن می‌شود نقص جسمانی نیست، نقص نفسانی است که مرد کر را به مخفی کردن عیب خویش و او می‌دارد تا قیاس نادرست وی را معروض نفرت استهزای همسایه سازد» (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۳۲۷). چراکه به گمان زرین کوب، مولانا نقص جسمانی را قابل ترحم و دلسوزی می‌داند و با نگاهی تأویلی به حدیثی از پیامبر آن را توجیه می‌کند:

«با آنکه تعدادی از نوادر مثنوی مربوط به احوال کسانی است که نقص‌های جسمانی دارند نیش طعنه مولانا هرگز به نقص جسمانی آنها متوجه نیست، چراکه وی نقص جسمانی را غالباً همچون امری که درخور رحم و شفقت انسانی است تلقی می‌کند، حتی در باب آنچه به مثابه حدیث از رسول خدا نقل می‌کنند الناقص ملعون گفت، صریحاً خاطر نشان می‌سازد که این اشارات را باید به نقصان عقول که نقص غیرجسمانی است تأویل کرد، از آنکه هر کس نقص جسمانی دارد سزای رحم است و - نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم.

چون که ملعون خوانند ناقص را رسول بود در تأویل نقصان عقول
زان که ناقص تن بود مرحوم رحم نیست بر مرحوم لایق لعن و زخم
(۱۵۴۱/۲-۱۵۴۰) (همان) و (شهبیدی، ۱۳۹۱: ۲۰۷)

پر واضح است اینکه نقصان تن مایه ترحم و شفقت است، حاکی از آمیختگی دو مفهوم معلولیت و ناتوانی در نظام اندیشگانی مولاناست و می‌توان آن را متناسب با پارادایم معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی جهان قدیم دانست. همان‌طور که پیش‌تر بدان اشاره رفت، در روایت‌های پروتزمحور، پیرنگ برای محقق شدن به وضعیت استثنایی معلولیت وابسته است، اما همواره از آن عبور می‌کند. در این حکایت نیز مولانا با خلق موقعیتی فانتزی و غیرواقعی برای فرد معلول می‌کوشد پند و اندرزهای اخلاقی، دینی، و فلسفی خود را به خواننده منتقل نماید. پس از آنکه فرد معلول نقش موقتی و محدود خود را به‌عنوان استعاره ساده‌اندیشی و زودباوری بازی نمود، به کنار می‌رود و مولانا سکان روایت را که هدف اصلی آن همانا انذار و اصلاح اخلاقی جامعه است، به دست می‌گیرد. دو بیت پایانی این حکایت خاصیت نمادین معلولیت در پروتزمحور را به‌خوبی آشکار می‌کند، آنجا که ضعف و بی‌لیاقتی در شناخت اسرار خفیه الهی به نحوی تقلیل‌گرا در استعاره ناشنوبی خلاصه می‌شود:

خاصه ای خواجه قیاس حس دون
 اندر آن وحیی که هست از حد فزون
 گوش حس تو به حرف آر در خور است
 دان که گوش غیب گیر تو کر است
 (۳۳۹۴-۳۳۹۵)

کریم زمانی، شارح مثنوی معنوی، نیز بر تمثیلی بودن این روایت صحه می‌گذارد و می‌گوید: «این داستان، حکایت حال انسان‌هاست که در زندگی خویش با معیارهای محدود و پیش‌فرض‌های بی‌اساس، قضیه‌ای را نزد خود می‌سازند و می‌پردازند و آنگاه به نتیجه‌گیری جز می و قطعی دست می‌زنند» (۱۳۹۸: ۹۶۶). این صورت استعاری و به‌کارگیری پروتزی معلولیت در دو حکایت دیگری که در این جستار بررسی خواهند شد، نیز تکرار می‌گردند.

۲-۴. قصه اهل سبا و حماقت ایشان و اثر ناکردن نصیحت انبیا در احمقان / شرح آن کور دوربین و آن کر تیزشنو و آن برهنه دراز دامن

این حکایت نیز مانند نمونه پیشین مصداق بارز استفاده پروتزی از معلولیت در مثنوی معنوی است. مولانا در ابتدای دفتر سوم «قصه اهل سبا و طاغی کردن نعمت ایشان را» کلید می‌زند، مردمانی در ناز و نعمت که قدردان رحمت‌های الهی نبودند تا سرانجام به عذاب الهی گرفتار آمدند.

داد حق اهل سبا را بس فراغ
 صد هزاران قصر و ایوان‌ها و باغ
 شکر آن نگزاردند آن بدرگان
 در وفا بودند کمتر از سگان
 (۲۸۵-۲۸۶)

و در «باقی قصه اهل سبا» آنان را چنین توصیف می‌کند:

آن سبا ز اهل سبا بودند و خام
 کارشان کفران نعمت با کرام
 باشد آن کفران نعمت در مثال
 که کنی با محسن خود تو جدال
 (۳۶۴-۳۶۵)

مولانا سپس حکایت اهل سبا را رها می‌کند و در بیت ۲۶۰۰ دفتر سوم دوباره آن را با عنوان «قصه اهل سبا و حماقت ایشان...» از سر می‌گیرد و با «شرح آن کور دوربین...» ادامه می‌دهد. به مانند حکایت پیشین، این بار نیز مولانا با استفاده ابزاری از معلولیت در صدد است تا برای اهل سبا که ناآگاه، لجوج، و خوددبرترین بودند، تمثیلی به دست دهد؛ به عبارت دیگر، معلولیت بار دیگر تبدیل به نماد انحطاط و زوال اخلاقی می‌گردد و این یعنی بر خواننده مترتب است از آن دوری ورزد. مولانا اهل سبا و جامعه بسیار بزرگ آنان را به صورت استعاری در سه شخصیت خلاصه می‌کند:

مردم ده شهر مجموع اندر او	لیک جمله سه تن ناشسته‌رو
اندر او خلق و خلایق بی‌شمار	لیک آن جمله سه خام پخته‌خوار
جان ناکرده به جانان تاختن	گر هزاران است باشد نیم تن
آن یکی بس دوربین و دیده‌کور	از سلیمان کور و دیده پای مور
و آن دگر بس تیزگوش و سخت‌کر	گنج در وی نیست یک جو سنگ زر
و آن دگر عور و برهنه لاشه‌باز	لیک دامن‌های جامه‌ او دراز

(۲۶۰۶-۲۶۱۱)

در اینجا نیز دوباره با موقعیتی فانتزی، غیر واقعی، و نمادین مواجه هستیم؛ مولانا با به‌کارگیری همزمان معلولیت و متناقض‌نما می‌کوشد وضعیت بغرنج معنوی و اخلاقی اهل سبا را به نمایش بگذارد. نابینایی دوربین، ناشنوایی تیزگوش، و برهنه‌ای درازدامن که تناقض ظاهری و فیزیکی آنان به صورت نمادین بر نابسامانی روحی اهل سبا دلالت دارد، هر یک با اعتمادبه‌نفس و خودبرتری‌بینی و بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های خویش حمله‌ای فرضی به شهر را پیش‌بینی می‌کنند و بر همین اساس از شهر می‌گریزند:

گفت کور اینک سپاهی می‌رسند	من همی بینم که چه قومند و چند
گفت کر آری شنودم بانگشان	که چه می‌گویند پیدا و نهان
آن برهنه گفت ترسان زین منم	که ببرند از درازی دام‌منم

(۲۶۱۲-۲۶۱۴)

مولانا سپس در قسمت «شرح» حکایت بر وجه نمادین و تمثیلی آن تأکید می‌کند و ناشنوایی، نابینایی، و برهنگی را نمایندگان آن دسته از رذائل اخلاقی معرفی می‌نماید که روزگار اهل سبا را به تباهی کشانیده‌اند:

کر امل را دان که مرگ ما شنید	مرگ خود نشنید و نقل خود ندید
حرص نابیناست بیند موبه‌مو	عیب خلقان و بگوید کوبه‌کو
عیب خود یک ذره چشم کور او	می‌بیند گر چه هست او عیبجو

(۲۶۲۸-۲۶۳۰)

همانطور که مشاهده می‌کنیم بار دیگر از معلولیت برای القای معنایی استفاده شده است که هیچ ارتباطی به تجربه زیسته معلولیت ندارد و تنها هدف آن انتقالی پیامی اخلاقی به خواننده است؛ به همین جهت می‌توان گفت این نوع استفاده پروتزی از معلولیت تنها کلیشه‌های حاضر در ذهن خواننده را برجسته و تقویت می‌کند و هیچ تغییر مثبتی در دیدگاه جامعه نسبت به معلولان به وجود نمی‌آورد.

۳-۴. درآمدن ضریر در خانه مصطفی علیه السلام و گریختن عایشه از پیش ضریر / امتحان کردن مصطفی علیه السلام عایشه را که چه پنهان می شوی
این حکایت در دفتر ششم واضح ترین نمونه به کارگیری پروتز روایی در مثنوی معنوی است. فردی نابینا به نزد حضرت محمد (ص) می رود تا از کرامات ایشان بهره مند شود. در هنگام ورود این شخص به منزل پیامبر، عایشه، همسر ایشان، به سرعت از آن محل دور می شود تا حجابی برای خود فراهم نماید:

اندر آمد پیش پیغمبر ضریر	کای نوابخش تنور هر خمیر
ای تو میر آب و من مستسقی ام	مستغاث المستغاث ای ساقی ام
چون درآمد آن ضریر از در شتاب	عایشه بگریخت بهر احتجاب

(۶۷۲-۶۷۰)

شایان توجه است که شخصیت معلول در این حکایت که در دو بخش شانزده و هفده بیتی روایت می شود، تنها در سه بیت آغازین وجود دارد و سپس کاملاً ناپدید می گردد؛ شخصیت معلول نیاز روایت به سوژه ای متفاوت و هنجارگریز را تأمین می کند و پس از ایجاد شکاف در وضعیت عادی پیرامون حذف می شود تا نکاتی درباره افراد غیر معلول حاضر در روایت بیان گردد. به عبارتی می توان گفت که روایت به هیچ عنوان درباره فرد معلول نیست، بلکه معلول و معلولیت تنها به عنوان پروتزی در اختیار روایت هستند تا اطلاعات مورد نظر درباره سوژه های اصلی به خواننده انتقال یابد. پس از کنار رفتن فرد نابینا در انتهای بیت سوم، روایت به دلایل حرکت عایشه می پردازد و شرح می دهد چرا همسر پیامبر علی رغم نابینایی فرد مراجعه کننده تصمیم می گیرد روی از او پویشاند:

زانکه واقف بود آن خاتون پاک	از غیوری رسول رشکناک
هر که زیباتر بود رشکش فزون	زانکه رشک از ناز خیزد یا بنون

(۶۷۴-۶۷۳)

سپس روایت قطع می گردد و مولانا در باقی بیت های بخش اول جمال و جلال محمدی را ستایش می کند. در بخش دوم، روایت از سر گرفته می شود و پیامبر از فرصت پیش آمده، یعنی حضور ناگهانی فرد نابینا در سرای خود، برای امتحان پاکدامنی و عفت عایشه استفاده می کند، آزمونی که عایشه از آن سر بلند بیرون می آید:

گفت پیغمبر برای امتحان	او نمی بیند ترا کم شو نهران
کرد اشارت عایشه با دستها	او نبیند من همی بینم ورا

(۶۸۷-۶۸۶)

در اینجا بار دگر مولانا از روایت حکایت خارج می‌شود و با استفاده از پروتز معلولیت و اتفاقات رخ داده در پی حضور فرد نابینا، ادامه بخش دوم را به‌طور کامل به تبیین مفهوم رشک و غیرت در رابطه بین انسان و حضرت حق اختصاص می‌دهد و این رابطه اثری را چنین توصیف می‌نماید:

رشک از آن افزون‌تر است اندر تنم کز خودش خواهم که هم پنهان کنم
ز آتش رشک گران‌آهنگ من باد و چشم و گوش و خود در جنگ من
چون چنین رشکیست ای جان و دل پس دهان بر بند و گفستن را بهل
(۶۹۵-۶۹۳)

به‌طور خلاصه می‌توان چنین گفت که ورود ضریر در همان ابتدای کار به مثابه کاتالیزوری بود که باعث به پیش رفتن سیر روایت گردید و مولانا توانست با استفاده از این ابزار، تمثیلی قابل فهم در باب تجلیات الهی و غیرت‌ورزی متقابل سالک و حضرت معشوق فراهم آورد: «عارفان - بالله و عاشقان لله نیز وقتی در مقابل کوردلان با یکدیگر سخن می‌گویند به ایماء و اشاره و استعاره متوسل می‌شوند تا آنان چیزی از آن معارف سر در نیاورند» (زمانی، ۱۳۷۹: ۲۱۴). در پایان تحلیل این سه حکایت باید به این موضوع بسیار کلیدی توجه داشت که هر نوشته‌ای دارای ماهیت استعاری است و هرگونه بازنمایی در حکم نوعی تمثیل است، به این معنا که مخاطب پس از مواجهه با شخصیت یا عمل خاصی در یک اثر به دنبال مابه‌ازای آن در جهان پیرامون یا ذهن خود می‌گردد (دالمج، ۲۰۰۶: ۱۰۸). نقد ادبی نیز همواره به دنبال تعبیر و تفسیر است، به این معنا که شخصیت‌ها، عناصر، و ایمازهای داستان را در جستجوی معنا می‌کاود و این جستجو چیزی نیست جز خوانش یک مفهوم / شخصیت / عمل بر مبنای مفهوم / شخصیت / عملی دیگر. در نتیجه، این وجه استعاری به هیچ وجه نمی‌تواند نقطه ضعفی برای یک اثر ادبی در نظر گرفته شود و از ارزش آن بکاهد (پروبه، ۲۰۰۵: ۵۷۰)؛ اما آنچه میچل و اسنایدر و بسیاری دیگر از محققان مطالعات ناتوانی مورد انتقاد قرار می‌دهند و در صدد تغییر آن هستند، این است که شخصیت‌های معلول «تنها» به‌عنوان استعاره خلق کردند و «تنها» به‌عنوان استعاره خوانده شوند، و این یعنی آن‌ها پروتزهایی روایی هستند که فی‌نفسه هیچ ارزش ماهوی ندارند. این جستار نیز ایرادی را متوجه ساختار تمثیلی مثنوی معنوی نمی‌داند و اساساً آن را نکته‌ای منفی در نظر نمی‌گیرد، اما تکیه تام و تمام مولانا بر پروتز معلولیت، به‌ویژه نابینایی، و وجه نمادین آن در این سه حکایت و بسیاری از حکایت‌های دیگر مثنوی معنوی مانند «گفتن نابینای سائل که دو کوری دارم»، «ترسانیدن شخصی زاهد را که کم‌گری تا کور نشوی»، «حمله بردن سگ بر کور گدا»، «قصه خواندن شیخ ضریر مصحف را در رو و بینا شدن وقت قرائت»، و «بیان آنکه خطای محبان بهتر از صواب بیگانگان است نزد محبوب»، هر چند در خدمت روایت‌ها و اهداف عرفانی

و اخلاقی آنان است، اما نهایتاً هیچ عاملیتی برای معلولان به ارمغان نمی‌آورد و جایگاه حاشیه‌ای آنان در جامعه و ادبیات را تثبیت می‌کند.

نتیجه‌گیری

استفاده از مفاهیم مطالعات ناتوانی، مانند پروتز روایی، برای بررسی و تحلیل آثار ادبی حائز امتیازات فراوانی است. این رویکرد نقادانه به‌کارگیری ابزاری و استعارای معلولیت در هنر را به چالش می‌کشد و این فرصت را برای ناقدان و مخاطبان فراهم می‌کند تا خوانشی سیاسی، کنشگرانه، و فعالانه از متون ادبی و سوءاستفاده احتمالی آن‌ها از معلولیت داشته باشند. باید به این نکته توجه داشت که مطالعه معلولیت و ناتوانی، مطالعه «دیگری» نیست، مطالعه «خود» ماست. آنچه معلولیت را از دیگر شاخص‌های نشانه‌گذار و متمایزکننده رایج در گفتمان‌های غالب جدا می‌کند، این است که این واقعیت ناگزیر فیزیکی دیر یا زود زندگی ما را دستخوش تغییر خواهد نمود. برای مثال، فردی که از نظر بیولوژیک مذکر است، نمی‌تواند ناگهان به فردی مؤنث از نظر اندام جنسی تبدیل شود و یا یک فرد سیاه‌پوست نمی‌تواند در حالت طبیعی به صورت فردی دگرذیسی یابد که طبق عرف جامعه، سفیدپوست به شمار می‌آید؛ اما در مورد معلولیت قضیه به کلی متفاوت است. همگی افراد «سالم» در جامعه ممکن است معلولیت را تجربه نمایند؛ به‌عبارتی دیگر، «معلول شدن» یک فرآیند است که ممکن به صورت ناگهانی و در اثر یک حادثه و یا به صورت تدریجی و به دلیل کهولت سن رخ دهد. در نتیجه، ما با استفاده از چارچوب‌های مطالعات ناتوانی می‌توانیم در مسیر شناخت آن بعد از ابعاد وجودی «خود» گام برداریم که دیر یا زود بر ما متجلی خواهد شد.

نگارندگان معتقدند این جستار می‌تواند فتح بابی باشد برای بررسی بیشتر تصاویر معلولیت و معلولان در مثنوی معنوی و دیگر آثار کلاسیک ادبی کشورمان. هدف این جستار هیچ‌گاه تخطئه مفاخر ایران‌زمین و آثار گران‌سنگ آنان نبوده است؛ این پژوهش تنها کوشیده است با به‌کارگیری چارچوبی علمی، منصفانه، و به‌روز و به دور از تعصبات و سوگیری‌های غیرآکادمیک، بازنمایی ادبی گروهی از افراد جامعه را که به‌واسطه گفتمان‌های سالم‌سالار حاکم به حاشیه رانده شده‌اند، نقد و تحلیل کند. برای بهبود شرایط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی معلولان، آگاهی بخشی به‌منظور اجتناب از تصاویر قالبی و کلیشه‌ای ضروری می‌نماید و این مهم تنها هنگامی می‌تواند محقق گردد که ما بازنمایی معلولیت در آثار ادبی را، به‌ویژه آن آثاری که نقشی کلیدی در شکل‌گیری و تکامل فرهنگ ما داشته‌اند، منصفانه و عالمانه بررسی نماییم؛ باید همواره به خاطر داشت که آینده معلولیت در گروی نگاهی آگاهانه به گذشته است.

کتابنامه

- پورمحمدی، نعیمه. (۱۳۹۸). جهان معلول‌ساز: درباره اخلاق معلولیت. قم: انتشارات توانمندان.
- توحید لو، یگانه، و حمیدرضا شعیری. (۱۳۹۷). «مطالعه پروتوسازی گفتمانی: چرا دروغ‌روایی پروتر است؟»، پژوهش ادبیات معاصر جهان. دوره ۲۲. شماره ۱. صص ۲۶۹-۲۸۶.
- جبلی، خدیجه. (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی معلولیت: تبیین جامعه‌شناختی تبعیض علیه معلولین. تهران: انتشارات علمی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۶). بحر در کوزه. تهران: علمی.
- زمانی، کریم. (۱۳۹۸). شرح جامع مثنوی معنوی: دفتر اول. تهران: انتشارات اطلاعات.
- سزریان، سعید. (۲۰۱۵). جسمیت و قدرت: مباحثی در معلولیت و تحول اجتماعی. آموزش‌شکده آنلاین توانا.
- شریفی، سمیه، و عبدالله دن. (۱۳۹۷). «جایگاه معلولیت در شعر و ادب فارسی». پژوهشنامه اورمزد. شماره ۴۱. صص ۳۴۸-۳۶۱.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۹۱). شرح مثنوی. ج ۶. تهران: علمی و فرهنگی.
- کنعانی، ابراهیم، و فرشته صادقی. (۱۴۰۱). «تحلیل نظام روایی پروتر در داستان داش آکل»، مجله روایت‌شناسی. دوره ۶. شماره ۱۱. صص ۳۷۳-۴۰۵.
- ماهوتی، مهری. (۱۳۸۸). کر و کور و لخت و عور. تهران: موسسه فرهنگی منادی تربیت.
- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۹۴). مثنوی معنوی. نسخه ری‌نولد نیکلسون. تهران: آوای شمال.
- نصر اصفهانی، اباذر. (۱۳۹۱). ناشنوایی در ادبیات فارسی. به کوشش اباذر نصر اصفهانی. قم: دفتر فرهنگ معلولین.
- نیومن، دورلند ویلیام الگزاندر. (۱۳۸۴). فرهنگ پزشکی دورلند. ترجمه حمید نام‌آور. تهران: یادواره کتاب.
- ولی‌زاده ریک، فرشته. (۱۳۹۵). معلولیت و معلولان جسمی و روانی و ذهنی در متون ادب پارسی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه شهید مدنی آذربایجان.
- Bearden, Elizabeth B. (2013). "Moctezuma's Zoo: Housing Disability in Transatlantic Travel Literature and European Courts." *Arizona Journal of Hispanic Cultural Studies* 17: 161-175.
- Bérubé, Michael. (2005). "Disability and Narrative." *PMLA* 120 (2): 568-576.
- Cachia, Amanda. (2015). "The (Narrative) Prosthesis Re-Fitted: Finding New Support for Embodied and Imagined Differences in Contemporary Art." *Journal of Literary & Cultural Disability Studies* 9 (3): 247-264.
- Davidson, Michael. (2015). "Aesthetics." Edited by Rachel Adams, Benjamin Reiss, and David Serlin. *Keywords for Disability Studies*. New York: New York University Press, 85-95.
- Dolmage, Jay. (2005). "Between the Valley and the Field." *Prose Studies: History, Theory, Criticism* 27 (1-2): 108-119.

- Garland-Thomson, Rosemarie. (2006). "Integrating Disability, Transforming Feminist Theory." Edited by Lennard J. Davis. *The Disability Studies Reader*. New York: Routledge, 257-273.
- Hall, Alice. (2016). *Literature and Disability*. New York: Routledge.
- Margolis, Howard and Arthur Shapiro. (1987). "Countering Negative Images of Disability in Classical Literature." *The English Journal* 76 (3): 18-22.
- May, Vivian M., and Beth A. Ferri. (2005). "Fixated on Ability: Questioning Ableist Metaphors in Feminist Theories of Resistance." *Prose Studies: History, Theory, Criticism* 27 (1-2): 120-140.
- Mitchell, David. T, and Sharon L. Snyder. (2011). *Narrative Prosthesis: Disability and the Dependencies of Discourse*. Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- Ussher, Jane M. (2011). *The Madness of Women: Myth and Experience*. New York: Routledge.
- Wilson, James C. (2006). "(Re)Writing the Genetic Body-Text: Disability, Textuality, and the Human Genome Project." Edited by Lennard J. Davis. *The Disability Studies Reader*. New York: Routledge, 67-75.

